

الخامس: اسم التفضیل و هو ما دلَّ علی موصوف بزيادة (با در معنای مصاحبت) (منظور، زیاده حدث است) علی غیره و هو أَفْعَلٌ للمذکر و فُعْلَى (۱) للمؤنث و لا یُنْبئِ الا من ثلاثی تامٍ متصرفٍ قابلٍ للتفاضل غیر مَصْوُوعٍ منه «افعل» (نائب فاعل مَصْوُوعٍ که اسم مفعول است میباشد) لغیر التفضیل (یعنی افعال صفت مشبیه) (لغیر التفضیل حال از افعال است و لفظش قصد شده و معرفه است بنابراین این جمله را حال گرفتیم وگرنه صفت بود) فلا یبنی من نحو دحرج (رباعی مجرد) و نعم (غیرمتصرف) و صار (ناقصه) و مات (عدم قابلیت تفاضل) و لا من عور و خضر و حمق لمجئء اعور و اخضر و احمق لغيره فان فُقِدَ الشرطُ تُوَصِّلُ بأشَدَّ و نحوه و احمق من هَبَّتَقَه (فردی که به احمقیت مشهور بوده) شاذٌّ و ابيض من اللبن نادرٌ (۲).

تته: و یُسْتَعْمَلُ اما بین او بال او مضافا فالاول مفردٌ مذکرٌ دائما (ظرف) نحو هند او الزیدان افضل من عمرو و قد یُحذف «من» نحو اللهُ اکبر. (۳)

و الثانی یطابق موصوفه و لا یجامع مع من نحو هند الفضلی و الزیدان الافضلان.

و الثالث ان قُصِدَ تفضیلُهُ علی مَنْ أُضیفَ الیه وَجَبَ کونُهُ منهم (هم = مَنْ) و جازت المطابقه و عدما نحو الزیدان اعلمنا الناس او اعلمهم و علی هذا (یعنی: با این قصد که بخواهد تفضیلِ مفضل بر خصوص افرادِ مفضل علیه را انجام دهد) یَمْتَنِعُ یوسفُ احسنُ اخوته و ان قُصِدَ تفضیلُهُ مطلقا فمفردٌ مذکرٌ مطلقا (۴) [یجبُ المطابقه] نحو یوسفُ احسنُ اخوته (۵) و الزیدان احسنُ اخوتها ای احسنُ الناس من بینهم (هم=اخوه).

تبصره: و یرفع الضمیر المستتر اتفاقا و لا یَنْصَبُ المفعولُ به اجماعا (هم معنای اتفاقا است) و رفعه للظاهرِ قلیلٌ نحو رایثُ رجلاً احسن منه ابوه (دیدم مردی که نیکوتر از آن مرد بود پدرش) و یكثر ذلك فی نحو ما رایث رجلا احسن فی عینه الکحل منه فی عین زید (۶) (۸) لانه بمعنی الفعل (علت برای یكثر است) (۷).

(۱) أفضلُ فضلی

(۲) چرا احمق را شاذ گفته و ابيض را نادر گفته است؟

منظورش این است که علاوه بر شاذ بودن میزان استعمالش هم نادر است و به قرینه هم میتوانیم متوجه شویم که احمق من، میزان استعمالش کثیر است!

(۳) منظورش این است که در این موارد نباید گفته شود که دیگر افعال تفضیل نیستند و

افعل اسم فاعلی است و میگویند که دیگر نمیتوانیم همان معنایی که در زید اعلم من بکر در مقابل خدا استفاده کنیم و بگوییم که خدا بزرگتر است زیرا این حرف این معنا را میرساند که پس سایر موجودات نیز بزرگ هستند اما او بزرگتر است که باطل است. شیخ بهایی میگوید که اکبری که با خدا استعمال شود و افعلی که با زید به کار رود دقیقا یکی است.

اما آن شبهه باقی میماند که اسم تفضیل را وقتی به کار میبرند که هر دو طرف تفضیل در مورد حدث مشترکند اما یکی بیشتر از دیگری از این حدث برخوردارند که این شبهه انگیز است!!!

حضرت امیر میفرماید انا اعلم بطرق السماء من طرق الارض حال در این روایت این سوال است که در افعَل تفضیل بحث بر سر دو مطلبی است که در حدث مشترکند حال این بحث در این روایت چگونه حل میشود؟

در این روایت نمیتوانیم بگوییم که مفضل و مفضل علیه طرق سماء و طرق ارض هستند زیرا اسم تفضیل میگوید که این دو در حدث یکی هستند و این دو که در علم مشترک نیستند.

(۴) این مورد باید يجب المطابقه باشد که شیخ بهایی اشتباه گفته است.

(۵) در این مثال قصد گوینده این است که یوسف از همه غیر خودش برتر است و اخوته جمله معترضه است

(۶) به علت اینکه در این مبحث و مثالی که به آن قابل تطبیق است، واژه کحل آمده است به آن مسأله کحل گویند. ترجمه:

(۷) در کل میتوان گفت که عمل کردن اسم تفضیل ضعیف است یعنی مثلا فقط در فاعلی که اسم ظاهر است عمل میکند. همچنین وجه تسمیه این اقسام که گفتیم اسماء عمل کننده شبیه افعال به علت عمل کردن آنها شبیه افعال است و بنابراین شبیه افعالشان هست و در میان این موارد آن قسمی که شباهتش به فعلش کمتر است، اسم تفضیل است. حَسُنَ = فعل ← صفت مشبیه = حَسَنَ از همین فعل أَحْسَنَ را هم به عنوان اسم تفضیل ساخته ایم.

حال سؤال این است که کدامیک از حسن یا احسن به حَسُنَ - غیر از بحث لفظی - شبیه تر است؟

پاسخ:

حَسُنَ = حَسُنَ + فاعل + زمان

حَسَن = حُسْن + فاعل

أَحْسَن = حُسْن + فاعل + تریت

بنابراین أَحْسَن یک تریت بیشتر از حَسَن به فعل دارد بنابراین حَسَن نزدیک تر و شبیه تر است به فعل بنابراین چون علت عمل کردن شباهت به فعل است وقتی شباهت بیشتر شود عمل کردن هم بیشتر میشود.

بنابراین دلیل یَکْثَر را میتوان به این صورت بیان کرد که در مسأله کُحَل این اتفاق افتاده است که آنچه که باعث کم شدن شباهت اسم تفضیل به فعل میشود که همان «تریت» بود، از بین رفته است و طبق متن کتاب، به معنای فعل است.

قاعده: اگر نفی ای وارد شد بر کلامی که آن کلام مشتمل بر قید و مقید بود، اصل این است که نفی متوجه قید شود! مانند: ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما لاعین.

در این مثال مقید خلق است و قید ما هم لاعین است در این مثال نفی ای بر کلامی وارد شده است که این کلام مشتمل مقید و قید است حال آیا منظور این است که ما اصلا خلق نکردیم یا لاعین، خلق نکرده ایم؟ طبق این قاعده اصل بر این است که نفی متوجه قید است یعنی لاعین نبوده است!

مثال ۲: لا تقربُ الصلواةَ و انتم سکری؛ در این آیه هم نفی وارد بر قرب الی الصلواة که مقید است و همچنین قید نیز انتم سکری است و قطعا این نفی متوجه انتم سکری است که قید است.

اگر بخواهیم این قضیه را به صورت حدودی بگوییم میتوان گفت ۹۰ درصد موارد متوجه قید است، ۹ درصد متوجه مقید + قید است و ۱ درصد متوجه مقید به تنهایی است!!!

تطبيق قاعده بر مسأله بالا:

حُسْن، مقید است و تریت، قید است و وقتی نفی بر سر جمله ای که دارای اسم تفضیل است بنابراین نفی متوجه قید است که همان تریت است. بنابراین وقتی نفی وارد بر جمله ای که اسم تفضیل دارد، تریت آن را از بین برده است و آن را شبیه به فعل کرده است. البته باب کُحَل ۵ شرط دارد که یکی از آنها نفی است و ... که در کتب مفصل دیگر بیان شده است.

(۸) من ندیدم مردی را که کُحَل در چشم آن مرد نیکوتر باشد از کُحَل در چشم زید. علت اینکه در ترجمه باز هم تر وجود دارد با اینکه طبق مسائل فوق گفتیم که دیگر تریت از بین رفته است،

مثال دیگری برای مشکل در ترجمه:

و ما ربك بظلام للعبيد

با این قاعده حل میشود، ظلام دارای دو جزء است [ظلم + کثرت] در این آیه نفی وارد بر کلامی شده است که دارای مقید و قیدی است و اگر طبق اصل عمل کنیم به این معناست که خداوند ظلم میکند اما نه خیلی! بلکه در این آیه همان حالتی که گفتیم نفی متوجه قید + مقید است (که گفتیم مثلاً حدود ۹ درصد موارد را شامل میشود) بنابراین در این آیه نفی متوجه ظلم و کثیر است.

شرایط فعلی که میتوان از آن اسم تفضیل ساخت:

۱. ثلاثی مجرد
۲. تام باشد
۳. متصرف باشد
۴. قابل تفضیل باشد
۵. وزن افعال از آن فعل برای غیر اسم تفضیل ساخته نشده باشد.

علت احتمالی اینکه بعضی از شرایط را ذکر نکرده است:

۱. این شرایط اختلافی است و همه گیر نیست
۲. اصل این بحث، یک بحث صرفی است و ارتباطی به شیخ نداشته که بخواهد آن را در این قسمت بیان کند.

هیچ گاه اسم تفضیل با صفت مشبیه قابل جمع نیست زیرا در شرط پنجم فوق نوشته است که افعلی تفضیلی است که به عنوان صفت مشبیه ساخته نشده باشد، بنابراین قابل جمع نیستند.

نحوه استعمال اسم تفضیل:

یه یکی از سه نحوه زیر استفاده میشود.

۱. استعمال با من:

○ در این صورت اسم تفضیل باید همواره مفرد مذکر باشد گرچه موصوفش مؤنث

باشد یا تشبیه و جمع باشد.

- زیدُ افضلُ من بکرٍ
- الهمدان افضلُ من بکرٍ

توجه کنید که در این حالت مطابق نبودن خبر(افضل) از مبتدا(الهندان) استثناء است و در این مورد تبعیت نمیکند.

۲. استعمال با ال

○ در این صورت اسم تفضیل باید در همه موارد مطابقت با موصوفش کند.

- زیدُ الافضل
- الهمدان الافضلیان
- الهمدات الفضلیات

در تمام موارد فوق به قرینه باید متوجه شویم که آنچه با ال آمده است صفت است یا خبر، در آن واحد هر دو میتواند باشد و تاب دو ترکیب را دارد بدون هیچ قرینه ای.

۳. مضاف:

(۱) مضاف به معرفه

(۱) قصد تفضیل مفضَّل(موصوف) بر خصوص افرادِ مفضَّلُ علیه(مضاف الیه) باشد.

■ حکم:

(۱) اولاً: موصوف باید جزء افراد مضاف الیه باشد

(۲) ثانیاً: اسم تفضیل از جهت مطابقت یا عدم مطابقت جواز وجهینی است

◆ فاطمه(سلام علیها) اعلمُ النساءِ او فاطمه(سلام علیها) عُلْمی النساءِ

قصد گوینده در این مثال این بوده است که فاطمه در بین زنها اعلم است و قصد این نبوده است که این تفضیل را بر مطلق ماعدای فاطمه بدهد.

(۲) قصد تفضیل مفضَّل بر مطلق ما عداى مفضَّل شده است.

■ حکم:

(۱) اولاً: لازم نیست موصوف جزء افراد مضاف الیه باشد

(۲) مطابقت واجب است

◆ زیدُ اعلمُ إخوته

در این مثال، زید در مجموعه ای که از آن برتری داده شده است، داخل نیست بلکه خارج است و وجه تفاوتش با مثال حالت

قبل اولاً این است.

ترجمه این حالت این است که زید از بین برادرانش، عالمترین
غیر خودش است!!!

بنابراین منظور این است که زید از میان برادرانش نه تنها از
سایر برادران برتر است بلکه از سایر افراد هم برتر است و بر
مطلقاً ما عدا برتر است.

تفاوت قسم اول دوم این است که در قسم اول، این مضاف الیه
موضوعیت دارد در حالی که در قسم دوم، مضاف الیه موضوعیت
ندارد بلکه جمله افاده عام میکند و در خصوص آن افراد مضاف
الیه نیست.

◆ زیدُ احسنُ الاخوه (جمع اخ) توجه کنید که ترجمه اش این است
که «زید، نیکوترین برادرانش است» و در حالتی که مضاف الیه
ال میگیرد دیگر این حالت نیست و زید از میان برادرانش برتر
است و دیگر افاده عام نمیکند!

توجه کنید که در این حالت لازم نیست که مفضل داخل در
مفضل علیه باشد به خلاف حالت اول که لازم است که مفضل
در مفضل علیه داخل باشد!

۲) مضاف به نکره

○ اسم تفضیل همواره مفرد مذکر استعمال میشود (همانند با من)

اجتماع دو طریق از این سه طریق با یکدیگر ممتنع است

مفضل و مفضل علیه:

وقتی میگوییم زیدُ اعلم من بکرٍ در واقع میخواهیم زید را در علم بر بکر برتری دهیم
بنابراین مفضل که برتری داده شده است در این مثال زید است و بکر هم مفضل علیه
است.

؟ در حالتی که اسم تفضیل با ال می آید تشخیص مفضل و مفضل علیه دشوار است؟

در فرض ال که مفضل علیه در عبارت ذکر نشده است، مفضل علیه، جمع ما عدا است.
به عبارت برای تقریب به ذهن میگویند که برای ترجمه این قسم از اسم تفضیل باید
«ترین» اضافه کنیم و نه «تر» مثلاً در ترجمه زیدُ الاعلم باید بگوییم که زید عالمترین
است. بنابراین وقتی میخواهیم تفضیل علی جمع ما عدا را افاده کنیم از اسلوب اسم تفضیل

ال دار استفاده میکنیم.

عمل اسم تفضیل:

۱. عمل در ضمیر مستتر(به عنوان فاعل)

○ جایز است بالاجماع

■ زیدُ افضل من عمرو

۲. عمل در اسم ظاهر(به عنوان فاعل)

○ قلیل است مگر در مسأله کُحل

۳. عمل در اسم ظاهر به عنوان مفعول

○ بالاجماع ممتنع است